



سوره التكاثر

مکی و دارای ۸ آیه است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشنده مهربان.

{ ۱ } افزایش جویی بر یکدیگر شما را به بازی

أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ ﴿١﴾

واداشته.

{ ۲ } تا آنجا که به دیدار گورها برسید.

حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ ﴿٢﴾

{ ۳ } نه چنین است، سپس خواهید دانست.

كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿٣﴾

{ ۴ } باز هم نه چنین است سپس خواهید دانست.

ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿٤﴾

{ ۵ } نه چنین است، اگر بدانید دانستن باوری.

كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ ﴿٥﴾

{ ۶ } به راستی و بی گمان دوزخ را می بینید.

لَتَرُونَ الْجَحِيمَ ﴿٦﴾

{ ۷ } سپس آن را بی گمان و روبه رو بینید.

ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ ﴿٧﴾

{ ۸ } سپس در آن روز از نعمت‌ها باز پرسى خواهید

ثُمَّ لَتَسْأَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ ﴿٨﴾

«طالقاتی و زمانه ما» آنلاین

شرح لغات:

الهاء: به هوس و بازی و ادار نمودن، از چیزی به چیزی دیگر سرگرم داشتن. از لهو: بازی کردن شیفته شدن، دلدادن، از کسی روی گرداندن.

تکاثر: افتخار و فخر فروشی، افزایش یابی، برتری جویی، افزون بینی. از کثرت: افزودگی، افزایش جویی.

زیارت: برای دیدن شخصی یا جای مورد علاقه رفتن. تزویر، تفعلیل از زیارت:



چیزی را به خلاف آنچه هست نمودن، نسبت نادرستی دادن.
 نعیم، (صفت لازم): نعمت لازم، نعمتی که از وجود شخصی برآید. نعمت آن
 است که به شخص منعم نسبت داده شود.

«أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ»: گویند «لغو» هر کار بیهوده و «لهو»، بازی و بیهودگی
 بازدارنده از توجه به سود یا زیان است. بنابراین، معنای الهاء (باب افعال) و ادار
 نمودن به لهو و منصرف داشتن از هر اندیشه یا کار جدی است که در آیه ذکر نشده
 تا شامل هرگونه علم و تکلیف و هر مکلفی در حد قدرتش شود. تکاثر (به وزن
 تفاعل)، فعل متقابل را می‌رساند و چون حروف زائدش بیش از وزن مفاعله است و
 مصدر مجرد «کثرت» نیز معنای نسبی دارد، متضمن معنای افزایش جویی پی‌درپی و
 بر یکدیگر و نامحدود است. بنابراین، معنای افزایش جویی و افتخار و امثال این‌ها
 ضمنی یا از لوازم تکاثر می‌باشد. در واقع چنان‌که از ماده و هیأت تکاثر برمی‌آید،
 معنای آن افزایش جویی بدون اندیشه و رویه و تأثیر انعکاس محیط و رقابت افراد
 نسبت به یکدیگر است که در اصطلاح از این‌گونه انعکاس غیر شاعرانه به (محاکات
 بلاویه) تعبیر می‌شود. فعل «الهاکم» نیز افزایش جویی بدون هدف عقلایی و از
 روی محاکات را می‌رساند.

این‌گونه تکاثر هواپرستانه هرچه و در هر جهتی باشد: مال، مقام، نام، افتخار به
 نیاکان و گذشتگان، پیروان، علم، هنر، آداب عرفی، ظواهر دینی، همین‌که از بینش
 روشن و همه‌جانبه و اندیشه نسبت به آینده و شناسایی وظایف حیاتی و انجام
 مسئولیت‌ها باز دارد، بازی با سرنوشت و بیهوده صرف نمودن سرمایه‌های معنوی و
 مادی می‌باشد. ولی همین افزایش جویی که از انگیزه‌های فطری است، اگر در پرتو
 وحی و ایمان هدایت شود، محرک و فعال و پیش‌برنده به سوی کمال و به ثمر
 رساننده مواهب و استعدادهای انسانی می‌گردد.



«حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ»: حتی، بیان نهایت «الهاکم» است و فعل ماضی «زرتم»، چون جواب شرط ضمنی یا خبر طعن آمیز مستمر و محقق است، ناظر به گذشته نیست: شما فرد فرد آدمیان را آنچنان تکاثر، به لهو و بازی گرفته و از اندیشه به خود و به حق و عمل به واجب بازداشته و چشم و گوش شما را بسته است که به خود نمی آید و هشیار نمی شوید مگر آنگاه که به زیارت گورها رسید و اندر آنها درآید و سنگ گور را ببوسید؟! آنگاه است که به خود می آید و هشیار می شوید و می نگرید که شهوت‌ها و هوس‌ها و انگیزه‌های تکاثر، بازی و خیال و نما و سرابی بود، خاموش و محو گردید، جز زیان سرمایه‌ها و حسرت و دوزخ چیزی نماند.

بعضی از مفسرین، ضمیرهای خطاب این دو آیه را متوجه به مردم زمان جاهلیت و اشراف قریش، و تکاثر را به معنای تفاخر یا شمار افتخارات، و زیارت قبور را به منظور نشان دادن مردگان افتخارآمیز، دانسته‌اند.^۱ بنابراین تعلق «حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ» به تکاثر، مناسب‌تر است. به هر حال این تفسیر، خلاف ظاهر اطلاق خطاب و معنای لغوی التکاثر، و تحدید مضمون اصولی و کلی این آیات است، بدون این که قریب‌های جز منقولات در میان باشد.

تاریخچه آيات: «طالقان و زمانه ما»

۱. گویند: این آیات راجع به دو قبیله قریش که فرزندان عبدمناف و فرزندان سهم بن عمر بودند، نازل شده است: این دو قبیله در زمان جاهلیت اشراف و سران خود را برای افتخار برمی شمردند. اشراف بنی عبدمناف افزون به شمار آمدند. سپس به شماره مردگان پرداختند و گورهای اشراف را شماره نمودند. چون در زمان گذشته جاهلیت اشراف بنی سهم در شماره بیشتر بودند، مردگان افتخارآمیز آن‌ها بیشتر شدند. (مجمع‌البیان) و نیز داستان‌های دیگری از این قبیل در شأن نزول یا تفسیر این آیات نقل کرده‌اند که به فرض راست بودن نظر به تطبیق است نه تفسیر، و مضمون وسیع و بلند آیات را محدود نمی نماید.

مؤید این معنای ظاهر و وسیع، احادیثی است که به تناسب این آیات نقل شده: رسول خدا ﷺ این سوره را تلاوت می فرمود و می گفت: «فرزند آدم می گوید: مال من مال من، مال تو جز آنچه می خوری و از میان می بری و می پوشی و کهنه می نمایی و صدقه می دهی و می گذاری، نیست». (مجمع‌البیان به نقل از صحیح مسلم) از علی رضی الله عنه نقل کرده‌اند که می گفت: «ما درباره عذاب قبر مردد بودیم»، تا آیه «الْهَآكِمُ التَّكَاثُرُ، كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ» راجع به عذاب قبر نازل شد. (مجمع‌البیان) (مؤلف).



«كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ، ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ»: كَلَّا، ردّ و نقض «الهاکم...» و تکرار آن برای تأکید رد و نقض و مشعر به افزایش یا دو مرحله، علم است. تعلمون، مطلق و بدون مفعول آمده تا مخاطب در ذهن خود، هرچه می‌تواند بیندیشد و نگران باشد: این لهو و غفلت و بی‌خبری که تکاثر شما را به آن واداشته دیر نمی‌پاید، به یقین از این خواب‌گران و خیال‌وهم‌انگیز بیدار خواهید شد و خواهید دانست که چگونه بازیچهٔ افزایش جویی بی‌پایان و اوهام‌فریبندهٔ آن شده بودید و تا چه حد سرمایه‌های خود را از میان بردید و خود را باختید و چه عذاب‌هایی در پیش دارید، و هرچه از این جهان دورتر و به حساب نزدیک‌تر شوید این دانایی و هشیاری شما بیشتر خواهد شد. «ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ».

«كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ، لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ»: كَلَّا، بار سوم برای نفی همیشه ماندن در لهو و بی‌خبری و اثبات حصول دانایی است. لو، حرف شرط امتناعی است چون تحقق مشروط آن که حصول علم‌الیقین است، امتناع عادی و عمومی دارد. زیرا علم‌الیقین، علمی است که با دلایل قطعی و یا مشاهدهٔ ذهنی، معلوم و ثابت و واضح شود و پردهٔ شکوک و تردیدها آن را نپوشاند. چنین علمی جز برای خواص آن هم نسبت به بعضی از معلومات نظری حاصل نمی‌شود. ظاهر سیاق آیه این است که «لترون الجحیم»، جواب لو امتناعی باشد که مؤکد به لام جواب قسم و نون تأکید است: اگر بشود که بدانید، آن‌چنان‌که دانایی یا معلوم شما یقینی و مبرهن گردد، به راستی و روشنی دوزخ را می‌نگرید؟ زیرا رؤیت، دریافت مرئی است آنگاه که در قوه بینایی منعکس می‌شود، خواه به صورت متعارف و از خارج ذهن باشد یا به صورت غیر متعارف و از باطن ذهن، از این جهت همین‌که چیزی را می‌بینیم و پس از آن چشم را به هم گذاریم و ذهن را کاملاً متوجه آن نماییم، باز در این حال آن



را می‌نگریم. بنابراین، اگر علم مبهم و اجمالی به چیزی، در پرتو برهان یا ایمان به حد یقین یعنی ثبوت و وضوح رسید و غبار غفلت و شبهات آن را از نظر نپوشاند، از طریق ذهن به صورت مرئی درمی‌آید.

درحقیقت اگر با دید باز و بینش عمیق، محیط درونی و بیرونی آزمندان افزایش جو «متکاثر» را بررسی نماییم و بدان نیک بنگریم، منشأها و لهیب‌های دوزخ را به وضوح خواهیم دید. مگر همین انگیزه‌های افزایش خواهی و رقابت‌ها و آثار همه جانبه و فراگیرنده و انعکاس‌های آن‌ها نیست که پس از به بازی گرفتن انسان‌ها و سلب قدرت اندیشه صحیح و اراده حاکم از آن‌ها، همی پیش می‌رود و درمی‌گیرد، و مواهب انسانی را محترق می‌نماید و از آن به محیط خارج زیانه می‌کشد و به صورت شعله‌های جنگ درمی‌آید! «كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ، لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ».

بیشتر مفسرین که مانند تصور عامه، دنیا را یکسر جدای از آخرت پنداشته و این‌گونه رؤیت را راجع به پس از دنیا فهمیده‌اند، جواب لو تعلمون... را مانند آیه ﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وُقِفُوا عَلَى النَّارِ...﴾ (انعام ۲۷/۶) و آیه ﴿لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا...﴾ (انبیاء ۳۹/۲۱) مقرر گرفته «و لترون الجحیم»، را به خلاف ظاهر محکم و پیوسته آن، مستأنفه دانسته‌اند.

«ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ»: ثم، دلالت بر تأخیر و از پی در آمدن رؤیت عین‌الیقین و فاصله آن از علم‌الیقین و از دنیا، دارد. عین‌الیقین رؤیت و مشاهده عینی و خارج از ذهن است: پس از علم‌الیقین و در آخرت که عالم مبدل، و باطن‌ها ظاهر می‌شود و اندیشه و خوی‌ها تحصل (حُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ) می‌یابد و معارف و ذهنیات مشهود می‌گردد، شما دوزخ را به عین یقین خواهید دید.

از نظر کلی، این آیات به سه مرتبه علم اشاره می‌نماید: علم مطلق که همان تصورات و تصدیق‌های کلی است. علم یقین، که در پی دلایل و شواهد در ذهن اثبات و محقق می‌شود. عین یقین که معلومات در خارج ذهن ظاهر و محقق می‌گردد.

اضافه «علم یقین و عین یقین»، اضافه موصوف به صفت است. «الْتَرَوْنَ»، به ضم تاء (صیغه مجهول) نیز قرائت شده: خواه ناخواه دوزخ به شما ارائه خواهد شد. مانند: «لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ».

«ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ»: ثم، عطف به آیه قبل، و تأخیر از آن را می‌رساند. «لتسئلن»، مؤکد به لام قسم و نون تأکید است. «یومئذ» اشاره به روزی است که در آن دوزخ با عین یقین دیده شود. «النعم» نعمت‌های لازم و اصلی و فراگیرنده است. ارزنده‌ترین و بزرگترین نعمت‌ها سرمایه‌های معنوی و قوای ادراکی خاصی است که به انسان عنایت شده: ﴿إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾ (اسراء ۳/۱۷) از رسول اکرم ﷺ بازگو شده که فرمود: قدم‌های هیچ بنده‌ای از جای خود نمی‌جنبند مگر آنکه از چهار چیز بازپرسی شود: «از عمرش و از مالش و از جوانیش و از کارش»^۱: پس از ظهور و مشاهده عینی دوزخ، از نعمت‌ها و سرمایه‌هایی که هواها و غفلت‌های ناشی از افزایش جویی «الهاکم التکاثر» آن‌ها را سوزانده و دود کرده، به یقین بازخواست خواهد شد. مگر این نعمت‌های عظیم انسانی بیهوده و بی‌منظور بوده است!؟

۱. این حدیث در «پیام پیامبر» به نقل از صحیح مسلم به این عبارات نقل شده است: «بأهای بنده در روز قیامت پیوسته می‌خکوب است تا آنکه از عمرش پرسیده شود که آن را در چه چیزی از بین برده و از عملش پرسیده شود که در آن چه کرده و از مالش پرسیده شود از کجا آن را به دست آورده و در چه کاری صرف کرده و از بدنش پرسیده شود که در چه چیزی فرسوده‌اش کرده است.» (۵۵. خوف و رجا، ص ۴۶۱).



آیات این سوره نیز در تنوع طول و شدت و فصول، کوتاهی و دوام و پیچیدگی و وضوح و شدت و خفت مطالب آن را تمثیل می‌نماید. دو آیه اول، با تحرک و تموج شدید و فصول و اوزان «تفاعل و مفاعل» و آهنگ برخوردار حروف آخر «ث ر - ب ر» هم‌انگیزنده و هم ادامه در غفلت و امور را می‌نمایاند و هم کوتاهی آن را که ناگهان سر از گور درمی‌آورند: «الهاکم التَّكَاثُرُ حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ» سپس آیات با تموجات شدید و خفیف و وزن دامنه‌دار یفعلون، گسترده می‌شود تا آیه ۵ که به وزن فعیل می‌رسد. آیه ۶ که عبرت‌انگیز و جالب اندیشه است، کوتاه آمده و با حرف میم که مخرج آن دولب است، بسته شده سپس آیات همی گسترده شده است تا به منتهای طول نسبی و با مخرج میم، سوره به پایان رسیده است.

این لغات و ترکیبات و اوزان اسمی و فعلی - الهاکم. التکاثر. زرتم. المقابر. عِلْمَ الْيَقِينِ. لَتَرَوُنَّ. عین‌الیقین - مخصوص سوره التکاثر می‌باشد.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»